

# کتاب ویچ!

خلاصه کتاب‌های چاپی و میکرو کتاب‌های الکترونیکی

مثل ساندویچ مسمومی هستند

که برای ذائقه ما ضرر دارند

الیه توانا | روزنامه‌نگار

قفسه پر فروش‌ها، منطقه ممنوعه من در کتاب‌فروشی‌هاست.

کتاب‌ها این‌جا جیغ جیغو و شلوغ کن‌اند؛ به‌زور می‌خواهند

خودشان را بهت قالب کنند: «بین کلی آدم منو

خوندن، بین چه جلد قشنگی دارم! بین چقدر

جایزه بردم». نخونده هم معلوم است چیزی در

چنته‌ندارند و گر نه کتاب‌را چه‌به‌این جلوه‌فروشی‌ها

و بازار گرم کنی‌ها؟ کتاب حسابی، سنگین و رنگین

می‌نشیند توی قفسه مربوط به خودش، منتظر می‌ماند

بروی سرآغش. بین آن‌همه جلد جورواجور، نگاهت

روی عنوان خوب یا اعتبار نویسنده یا حسن شهرت

مترجم یا خوشنامی ناشرش بماند. چند صفحه‌اش

را بخوانی، با حال‌وهوا و نیاز فعلی‌ات بسنجی‌اش

و بعد از همه این‌ها تازه تصمیم به خریدن یا نخردنش بگیری. اما از

جلوه‌فروش‌ها بدتر، کتاب‌های ساندویچی هستند. آثار مهم و جدی،

توی قفسه‌پر فروش‌ها جایی ندارند مگر وقتی که لاغرو کوچک‌و آسان‌فهم

می‌شوند. من اسم‌شان را گذاشته‌ام کتاب‌های ساندویچی یا کتاب‌ویچ‌ها

که این‌روزها هم بین حامیان کتاب‌چاپی طرفدار دارند هم جای خودشان را

بین الکترونیکی‌خوان‌ها باز کرده‌اند که اتفاق خوبی به‌نظر نمی‌رسد. چرا؟ به‌بهانه

هفته کتاب سراغ این موضوع رفتیم.

درباره کتاب‌های خلاصه‌شده و انگیزه‌های انتشار و خواندن‌شان

## «پروست» را یک‌ساعته بخوانید!

بر سر راه‌روشن‌فکر‌نمایی، بازارچه کار می‌کند؟ همان کاری‌را که هر کاسب

حواس‌جمعی؛ جنسش را مطابق میل مشتری عرضه می‌کند. به این ترتیب

حالا ما علاوه بر رمان هفت جلدی «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته»،

یک نسخه حدود ۲۰۰ صفحه‌ای داریم که اتفاقاً نشر سرشناسی هم چاپش

کرده است. آن هم با چنین توجیه دلسوزانه و قشنگی: «حیف که این کتاب

نخوانده بماند». مقدمه کتاب الحق به خوبی از پس تبلیغ کار برآمده است.

مثلا این پاراگراف را بخوانید: «مارسل پروست در این کتاب در پژوهش و

کشف برخی حقایق درون‌یشر، در شناخت و بیان و تحلیل برخی از ظریف‌ترین

و دور دست‌ترین محرک‌ها و کارکردهای ذهن و روان انسان درهایی‌را باز

می‌کند که پیش از او بسته بود، به زوایا و دهلیزهایی از جان‌سر می‌کشد که تا

پیش از او هیچ اندیشمند کنج‌کاو و دره‌شکافی تا آن‌جاها نرفته‌بود». حالا فکر

می‌کنید «در جست‌وجوی زمان» ساندویچی قرار است چطور ما را به چنین

عوالم شگفتی ببرد؟ با گزیده‌هایی از اصل اثر! یعنی حتی با خلاصه کتاب



هم نه، با آوردن بخش‌هایی از متن که معلوم نیست قبل و بعدشان چه بوده، در

چه موقعیت‌هایی و به چه دلایلی گفته شده‌اند و چه کسی آن‌ها را خطاب به

کی بیان کرده است. در نهایت قرار است چه چیزی از رمان، دست‌خواننده‌را

بگیرد؟ با این تکه‌پاره‌ها روار اثر و اندیشه خالقش به مخاطب منتقل می‌شود؟

اگر با خودمان روراست باشیم، باید اعتراف کنیم که آورده این کتاب‌ها جز چند

جمله‌قصار برای کپشن اینستاگرام و نقل در حلقه عاشقان مطالعه و البته توهم

دانایی نیست. ناشر هم بدون آن که نیازی به پذیرفتن ریسک چاپ کتاب‌های

حجیم و گران داشته باشد، به کار و کاسبی‌اش می‌رسد. این بلا فقط دامن

پروست را نگرفته است، آثار مهم بسیاری از ادبیات ایران و جهان به صورت

خلاصه منتشر شده و می‌شوند تا خواننده‌ها به زحمت نیفتند. به این ترتیب

می‌شود در زمانی کوتاه تعداد قابل توجهی کتاب خواند و جلوی پیشنهادهای

فهرست «همه کتاب‌هایی که قبل از مرگ باید بخوانید» تیک زد، بدون آن که

واقعا چیزی از محتوای‌شان فهمیده‌و از لذت‌شان درک شود.

کتاب ویچ‌ها محصول طبیعی زندگی مدرن‌اند؟

## فرهنگ ساندویچی

## و معنی‌زدایی از چیزها

میکرو کتاب‌ها بنا به دلیلی و در پاسخ به نیازی تولید شده‌اند. با طرفداران‌شان

که صحبت کنی، می‌گویند وقت کم و حوصله تنگ و جیب خالی به این سمت

سوق‌شان داده است. زندگی در عصر مافتادام‌روی دور تند. از طرفی دودین برای

خیلی‌های مان‌نای نشستن و خواندن باقی‌نگذاشته است؛ از طرف دیگر فناوری

دارد عادت‌های تازه‌ای در ما به‌وجود می‌آورد. متن‌های کوتاهی که بی‌مقدمه و

حاشیه سریع می‌روند سر اصل مطلب، اطلاعات ضروری

را به صورت موردی و نکته‌ای و طرح‌های تصویری ارائه

می‌کنند و همه‌فهم و بی‌نیاز از توضیح و تفسیرند،

با سبک زندگی فعلی ما هماهنگ‌ترند. عادت به

خواندن چنین متونی، مطالعه کتاب‌های طولانی

را سخت و ظرفیت‌تمرکز را کم می‌کند. فناوری حتی

فیزیولوژی ما را هم تحت‌تأثیر قرار داده است. چند وقت

پیش در سایت ترجمان، مقاله‌ای خواندم با عنوان «فناوری چگونه

دست‌های ما را تغییر می‌دهد؟». نویسنده مقاله می‌گفت این‌روزها

دست‌های ما به مشکلات و بیماری‌های تازه‌ای مبتلا می‌شوند چون

برای حرکت‌هایی به کار می‌گیریم‌شان که برای آن‌ها ساخته نشده‌اند.

حتی ممکن است بافت‌های دست‌مان در نتیجه این وظایف تازه،

کار باتلفن همراهورایانه، دچار تغییر شوند همان‌طور که شکل فک و

دهان ما به دلیل استفاده از قاشق و چنگال نسبت به اجدادمان تغییر

کرده است. طبیعی است که سبک و شیوه خواندن‌مان هم عوض بشود اما

باید از هر تغییری استقبال کنیم؟ کتاب‌های صوتی، وای‌بوک‌ها، امکانات تازه‌ای

هستند در راستای تغییر سبک زندگی. گوش دادن به کتاب در وقت‌های مرده

و امکان مطالعه روی دیوایس‌های مختلف به جای حمل کتاب‌های سنگین،

پیشنهادهای خوب این امکانات جدید هستند اما کتاب‌ویچ‌ها هم جزو همین

گروه، طبقه‌بندی می‌شوند؟ خودشان را در این گروه جایی‌ن‌زند ولی از عهده‌اش

بر نمی‌آیند. انگیزه تولیدشان، چیزی غیر از پول نیست و تقاضا برای آن‌ها ربطی به

انگیزه دانایی و آگاهی ندارد. خب اشکال کار کجاست وقتی تولید کننده راضی

و خریدار راضی است؟ بالاتر درباره معایب کتاب‌ویچ‌ها حرف زدیم ولی نباید

آن‌ها را شخصی تلقی کنیم. ایراد در این نیست که کسی با خواندن یک خلاصه

کتاب، ادعای فرهیختگی کند یا با شنیدن یک میکرو کتاب توهم همه چیزدانی

بزند. مشکل آن جاست که این تولیدات ظاهراً فرهنگی بی‌ضرر، به فرهنگ

ساندویچی دامن می‌زنند. درست است که این سیکل معیوب را مصرف‌کننده

آماده‌خوار و تولید کننده پول دوست می‌سازند ولی این‌ها دو گروه انتزاعی خارج

از جامعه نیستند، بخشی از جامعه‌ای هستند که به معنی‌زدایی و عمق‌زدایی از

همه چیز دامن می‌زنند.

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

سه شنبه • ۲۸ آبان ۱۳۹۸  
۲۱ ربیع الاول ۱۴۴۱ • ۱۹ نوامبر ۲۰۱۹  
شماره ۲۰۴۵

۱۴۶۶

۱۰ پیشنهاد به خانم‌های ورزشکار

از امروز تنبلی را کنار بگذارید و سلیقه ورزشی خود را بیابید

۲

ماجرای عشق اورژانسی!

این که مزاحم تلفنی اورژانس گفته: نگ می‌زم چون از خانم! پراتور خوشم آمده، از لحاظ روان‌شناسی قابل بررسی است

۳

آآآآ! من عصبانی‌ام!

گبی با یک گروه نوجوان در باره راه‌های کنترل هیجان‌های منفی

۴

## میکرو کتاب یا مازیک

## فسفری بی‌دقت؟

یک تجربه از خواندن خلاصه کتابی که هیچ نسبیتی با نسخه اصلی نداشت

چند وقت قبل شروع کردم به مطالعه یک کتاب

حدود ۷۰۰ صفحه‌ای؛ کتابی اتو

بیوگرافیک که نویسنده در آن

بافت اجتماعی کشورش در

روزهای کودکی، مناسبات

خانوادگی، سر سختی

خودم تا تماش کنم تا این که یک روز بلیت اینترنتی سینما گرفتم

و به سالن رفتم اما بعد از چاپ بلیت جلوی سینما متوجه شدم یک

دانش‌آموز، مشکلات نژادی

برای دست یافتن به آموزش

خوب و پیشرفت و خیلی چیزهای

دیگر را به طور مفصل توضیح داده بود.

حدود ۴۰۰ صفحه از کتاب را طی چندروز خواندم. کتاب جالبی

بود اما به شکلی که روی آن تبلیغ شده بود اثر گذار نبود. به هر

رتیب خللی در مطالعه ادامه کتاب پیش آمد و مترصد فرصت

بودم تا تماش کنم تا این که یک روز بلیت اینترنتی سینما گرفتم

و به سالن رفتم اما بعد از چاپ بلیت جلوی سینما متوجه شدم یک

ساعت زودتر آمده‌ام. آن‌جا بود که تصمیم گرفتم وقت مرده‌ام

را زنده کنم. گشتم و گشتم دنبال نسخه الکترونیک کتابی که

در حال خواندنش بودم. یک مورد پیدا کردم با قیمت شگفت

انگیز دوهزار و ۵۰۰ تومان. فایل را دانلود کردم و با یک مقدمه

عجیب مواجه شدم. در این مقدمه آمده بود گروه فلان به‌طور

تخصصی آثار برگزیده را خلاصه می‌کنند تا مخاطبانی که پول

و وقت کافی برای مطالعه کتاب را ندارند با مهم‌ترین نکاتش

آشنا شوند. برای من که طی چندروز فقط نصف کتاب را خوانده

بودم مطالعه کتابی که به من قول می‌داد ظرف ۴۵ دقیقه همه

داده‌ها را با بدان فرصتی عالی بود. کتاب اصلی من را گام به

گام به آن زمان و مکان می‌برد. طوری که چهره شخصیت‌ها را

مجسم می‌کردم، به‌طور مثال عمه راوی را در ذهنم ساخته

بودم، اسم محله، همسایه‌ها و همکلاسی و معلم‌اش را یاد گرفته

بودم، از خواندن کتاب لذت برده بودم و گام به گام در موقعیتی

که نویسنده می‌خواست از آن مطلع شوم قرار گرفته بودم. اما

در کتاب خلاصه شده یکپو با یک سری جمله بی‌ربط مواجه

شدم که بدون رعایت اصول نگارشی و بدون هیچ حلقه وصلی

پشت سر هم آمده بودند. بیشتر شخصیت‌ها حذف شده بودند.

اتفاقات به جای توصیف، پشت سر هم ذکر می‌شدند. دنیای کتاب

در گیر نمی‌کرد. تصور کنید یک نفر به شما بگوید «جدایی نادر از

سیمین» را نبین، فیلم یک ایده مرگزی دارد: عواقب دروغ گفتن

یا مخفی کاری شخصیت‌ها را نشان می‌دهد و شما هم فکر کنید

با دانستن اصل ایده و دیالوگ‌های مهم از تماشای فیلم بی‌نیاز

شده‌اید. به همین راحتی! کتاب خلاصه شده برای این که به

قولش عمل کند و زیر یک ساعت تمام شود دست به انتحار زده

بود. خیلی زود تمام‌شد. با چند جمله کلیدی شبیه سخنان نقل

شده از حسین پناهی و ژان ژاک روسو در فضای مجازی. در

دقایقی که تا شروع فیلم باقی بود به این فکر می‌کردم که چرا به

جای خواندن این کتاب سراغ جست‌وجوی سخن بزرگان رفتم؟

کتابی که مرا گام به گام در مسیر مفهومش پیش نبرد و بخواهد

آن مفهوم را به صورت چند جمله به من منتقل کند چه فرقی با

سخن بزرگان دارد؟ بماند آن کسی که کتاب را خلاصه کرده در

این گزینش به جای حفظ و ریکرد نویسنده و روح کتاب، چه قدر

سلیقه، نیازها و نگاه خودش را مخلوط کرده و در حقیقت من به

جای مطالعه یک کتاب، در حال بررسی هایلایت‌های یک نفر

بودم که ذهنش هیچ نسبیتی با نگاه مولف اصلی ندارد، کسی که

ماژیک فسفری‌اش خوب هم هایلایت نکرده بود.



## ...

رمانی را که خواندنش روزها و هفته‌ها زمان لازم دارد، در ۵۰ دقیقه گوش بدهید؛ بقیه‌اش، جمله‌بندی‌های زیرکانه، جزئیات لذت‌بخش را به شما می‌گوید. این کتاب را می‌توانید در ۵۰ دقیقه گوش بدهید؛ بقیه‌اش، جمله‌بندی‌های زیرکانه، جزئیات لذت‌بخش شخصیت‌پردازی، فراز و فرودهای انسانی همگی اضافه‌اند. خودیاری‌ها را هم بدون تمرین و مرور و صبوری در چند دقیقه بخوانید تا «اضطراب» را در مان و «خلاقیت» را شکوفا کنید و استاد «خودشناسی» و «مراقبه» و کلی چیز دیگر شوید

مهربانی فعالان حوزه نشر اما به لقمه لقمه کردن کتاب‌ها و جویدن آن‌ها به جای مشتری،

ختم نمی‌شود. کتاب‌فروشی‌های اینترنتی و اپلیکیشن‌های کتاب صوتی و پادکست به

مراتب از همکاران چاپی‌شان دلسوزتر هستند. مد تازه «میکرو کتاب» این ادعا را اثابت

می‌کند. در خلاصه کتاب‌های چاپی هنوز زحمت خواندن و جود دارد و هنوز قیمت‌های چند

ده‌هزار تومان‌ی پشت جلد، مشتری را فراری می‌دهد. میکرو کتاب‌ها این مشکل را از سر راه

برداشته‌اند. آن‌ها چکیده‌ها هم چکیده کرده و در نهایت آن قدری از

متن و محتوا باقی گذاشته‌اند که در ۵۰ دقیقه سروتپش هم بیاید.

اگر کسی حوصله همین قدر خواندن هم نداشته باشد، می‌تواند

فایل صوتی کتاب‌های لت‌وپار شده را گوش بدهد. این تبلیغ، کار

یکی از مشهورترین تیم‌های میکرو کتاب‌ساز است؛ «شما با خواندن

میکرو کتاب‌ها همان اطلاعات مفیدی را دریافت می‌کنید که مطالعه

کتاب اصلی در اختیار تان می‌گذارد، به دور از اضافه‌نویسی». دقت کردید؟

هر چیزی که در ۵۰ دقیقه نگنجد، اضافه‌نویسی است! رمانی‌را که خواندنش روزها و

هفته‌ها زمان لازم دارد، در ۵۰ دقیقه گوش بدهید؛ بقیه‌اش، جمله‌بندی‌های زیرکانه،

جزئیات لذت‌بخش شخصیت‌پردازی، فراز و فرودهای نفس گیر، احساسات و تجربیات

انسانی همگی اضافه‌اند. خودیاری‌ها را هم بدون تمرین و مرور و صبوری در

چند دقیقه بخوانید تا «اضطراب» را در مان و «خلاقیت» را شکوفا کنید و استاد

«خودشناسی» و «مراقبه» و کلی چیز دیگر شوید. سطحی خوانی و احساس

بی‌نیازی از مطالعه در ست و دقیق، از آسیب‌هایی است که این خرده کتاب‌ها

می‌توانند باعث آن بشوند. بالا بردن فرهنگ مطالعه و افزایش دانش هم ادعاهای

تبلیغاتی جذابی هستند که میکرو کتاب‌ها برای تحقق آن‌ها، زیادی کوچک‌اند! این کپسول‌های

اطلاعاتی، ربطی به مطالعه به معنی فعالیت آگاهانه خواندن همراه با تأمل ندارند؛ دانشی هم

که وعده‌اش را می‌دهند، چیزی بیشتر از پیام‌های تلگرامی و پست‌های اینستاگرامی نیست؛

اطلاعات عمومی غیر ضروری و بدون عمق. اصطلاح کلیشه‌ای اقیانوس‌های به عمق یک

سانتی‌متر گویاترین تعبیری است که در این باره به ذهنم می‌رسد، تکراری بودنش را ببخشید.

خلاصه‌های چاپی و میکرو کتاب‌ها در کنار همه ایرادهایی که در این پرونده گفتیم و نگفتیم ولی

بدیهی به نظر می‌رسند، یک اشکال اساسی غیر قابل چشم‌پوشی دارند؛ نظرات را، به نفع داده‌ها

مصادر می‌کنند. مایه لطف آن‌ها در باره دامنه گسترده‌ای از موضوعات، داده جمع می‌کنیم ولی

این داده‌ها را از مسیری به دست نمی‌آوریم که به تحلیل و نظر و بینش منجر شوند. این محصولات

غیر فرهنگی ما را از خواندن اصل اثر بی‌نیاز می‌کنند؛ خیلی‌ها خلاصه کتاب می‌خوانند که اگر

باب میل‌شان بود برونود خود کتاب را بخوانند اما این اتفاق نمی‌افتد چون اولاً خلاصه‌ها آن قدر

بدو بازار هستند که لذت مطالعه خود اثر را ندارند، ثانیاً وقتی در ۵۰ دقیقه خلاصه کتاب را

بخوانیم! احساس می‌کنیم همه چیز را در باره‌اش می‌دانیم و لازم نیست چند ساعت وقت بگذاریم

و خودش را با قیمت بیشتری بخوانیم. توهم دانایی ناشی از این خلاصه خوانی‌ها و اظهار نظر

بی‌جادر باره همه چیز هم که جای خودش یک آسیب جدی این نوع مطالعه است.